

محله و کیل آباد که هیچ سمتی نپذیرفت

ما از خدا گرفتیم

حسین برادران فر - سید رضا تفضلی یکی از فعالان والیته گمنامان انقلاب ۵۷ مشهد است که این روزها هشتادسالگی را در محله وکیل آباد و در تنهایی سپری می کند. او در واپسین سال های دهه سوم زندگی اش تلاش کرد اهالی وکیل آباد و روستاهای اطراف آن را با انقلاب آشنا کند و توانست با صحبت هایش افراد زیادی را جذب انقلاب کند. به پاس زحمات و به منظور بهره برداری بیشتر از توان سید رضا، بعد از پیروزی انقلاب، مناصب مهمی به او پیشنهاد می شود، اما سید رضا که عمری را با کشاورزی گذرانده، تصمیم می گیرد شغل آیا واجدادی خود را ادامه دهد و فقط حامی انقلاب بماند.



«مقابله به مثل» همیشه یکی از خط قرمزهای من در طول انقلاب بوده است

مبادا مثل آنان بر خور نکنیم

«مقابله به مثل» همیشه یکی از خط قرمزهای تفضلی در طول انقلاب بوده است. او تا جایی که دستش می رسد تلاش می کند با گفت و گو و محبت مانع بر خورد خشونت آمیز برخی از انقلابیون تندرو شود. می گوید: در طول دوران مبارزه با شاه و راهپیمایی ها همیشه مراقب بودم کاری که باعث خدشه دار شدن انقلاب و امام شود انجام ندهم؛ این حس را نسبت به اطرافیانم نیز داشتم. به همین دلیل با کسانی که معتقد به مقابله به مثل و بر خورد خشونت آمیز بودند، برخورد می کردم. در یکی از راهپیمایی ها چند نفر از افرادی که مشکوک به جاسوسی برای ساواک بودند، توسط انقلابیون افراطی دستگیر شدند. آن ها قصد کشتن این افراد را داشتند. وقتی این صحنه را دیدم، خودم را نزد انقلابیون رساندم و با بیان این مطلب که ما باید الگوی دیگران باشیم و نباید مانند ساواکی ها و وابستگان به رژیم شاه با خشونت و خونریزی رفتار کنیم، از اعمال خشونت بر ضد افراد دستگیر شده جلوگیری کردم. یکی دیگر از جریاناتی که رژیم پهلوی برای حفظ حکومت خود به راه انداخته بود، اجیر کردن چماق به دستان و چاقو کشان برای مقابله با انقلابیون بود. به دنبال این جریان، به ما خبر دادند که تعدادی از افراد لات و شاه دوست با چوب و چماق به طرف مشهد حرکت کرده اند. انقلابیون منطقه نیز با شنیدن این خبر آماده مقابله به مثل شدند، اما ما مانع این حرکت آن ها شدیم و به همراه چند نفر دیگر برای مذاکره و صحبت با این افراد روانه شدیم. در بیرون از شهر با تعدادی از این افراد فریب خورده برخورد کردیم. آن ها که برای این کار پول خوبی گرفته بودند، ابتدا به ما اعتنا نکردند و حتی قصد حمله کردن به ما را داشتند، اما کم کم تحت تاثیر صحبت های ما قرار گرفتند و از این حرکت خود پشیمان شدند و بازگشتند.

هیچ سمتی را قبول نکردم

سید رضا تفضلی بعد از پیروزی انقلاب با وجود دریافت پیشنهاد برای پست های مهم، سمتی را قبول نمی کند و تصمیم می گیرد تا پایان عمر کشاورز بماند. البته او در روزها و ماه های نخستین پیروزی انقلاب، چون هنوز حکومت و امنیت برقرار نشده بود و احتمال خرابکاری منافقان وجود داشت به همراه تعدادی از انقلابیون محافظت از محله و راه های اطراف را بر عهده گرفت، اما بعد از آن ترجیح داد سمتی نداشته باشد و فقط حامی انقلاب بماند. او می گوید: بعد از پیروزی انقلاب تعدادی از افراد انقلابی نما با پیوستن به انقلاب، به دنبال انجام کارهای افراطی بودند. در یکی از پاس های شبانه تعدادی از انقلابی نماها، زن و شوهری را دستگیر کردند و به بهانه رابطه نامشروع، آن ها را به درخت بستند. من تا جایی که می توانستم روبروی این گروه های افراطی ایستادم و ماهیت آن ها را رسوا کردم اما بعد از مدتی تصمیم گرفتم دیگر دخالت نکنم. بعد از پیروزی انقلاب در جلسه ای خصوصی با حضور انقلابیون قدیمی مشهد، یکی از رهبران انقلاب در مشهد، به همه حاضران پذیرش سمت ها و مسئولیت هایی را پیشنهاد داد. از میان ۲۵ نفری که در جلسه حاضر بودند، تنها من و یکی دیگر از افراد که ایشان هم معلم بود، سمت و مقامی را نپذیرفتم. تا امروز نیز از انقلابی بودن و موقعیت خود هیچ استفاده ای نکرده ایم. ما برای خدا و برپایی عدالت قیام کردیم و مزد و اجر کارمان را نیز از خدا می خواهیم.

خاطره

حکایت آب سر چشمه و شامه تیز حاج حسین آقا

سید رضا تفضلی متولد درود (نیشابور) است و به قول خودش، از طریق ازدواج با مشهدی ها در گروه کشاورزان و خدمت کاران ویژه حاج حسین ملک قرار می گیرد. اومی گوید: سال ۱۳۱۳ در روستای درود از توابع نیشابور به دنیا آمدم اما در شانسانه سال ۱۳۱۸ را نوشته اند. دوران کودکی را همان جا گذراندم. در جوانی برای پیدا کردن شغل مناسب به مشهد آمدم و با خانواده همسر که در محله وکیل آباد ساکن بودند، آشنا شدم و با دختر آن ها ازدواج کردم. بعد از آن در جمع رعایا و کشاورزان حاج حسین ملک قرار گرفتیم. در کنار کشاورزی، خدمتکار ویژه حاج حسین ملک نیز بودم و مواد غذایی مانند: شیر، پنیر، ماست و همچنین آب قنات وکیل آباد را از محله وکیل آباد به خانه حاج حسین ملک که روبه روی باغ ملی بود، می بردم. هر روز صبح زود با کوزه به سر قنات (باغ وکیل آباد) می رفتم و ظرف را از آب سر چشمه پر می کردم و به خانه حاج حسین ملک می بردم. حاج حسین ملک شامه بسیار تیزی داشت. هر روز بعد از رسیدن به همراه پیشکار خانه به سراغ حاج حسین ملک می رفتم. پیشکار لیوانی را پر از آب می کرد و به حاج حسین ملک می داد تا بنوشد. حاج حسین بعد از نوشیدن اولین جرعه آب بلافاصله متوجه می شد که آب سر چشمه قنات (مظهر قنات) هست یا خیر. در زمستان آن سال های مشهد که در هر بارش یکی دو متر برف می بارید و حتی راه رفتن در جاده و خیابان به سختی انجام می شد، صبح زود به قنات وکیل آباد می رفتم، کوزه را پر آب می کردم و به خانه حسین ملک می رفتم. یک بار که برف خیلی زیادی باریده بود و نتوانستم تا چشمه قنات بروم، دبه را از چند متر پایین تر آب کردم و به راه افتادم، اما بلافاصله بعد از اینکه حاج حسین ملک آب را نوشید، متوجه این موضوع شد و گفت: این آب چشمه قنات مانیست پسر جان! اگر نمی توانی آب را از سر چشمه بیاوری، کس دیگری این کار را نکند، خجالت کشیدم و گفتم: ببخشید ارباب دیگر این کار را نمی کنم و بعد از این ماجرا حتی زیر برف می رفتم و آب را از چشمه قنات بر می داشتم و برای حاج حسین ملک می بردم.